

# محفل‌سازان انحصارگرا

هوشنگ اعلم

خود را نماینده کلیت یک جامعه به حساب آورد و خواهان تحمیل نظرات و خواسته‌های خود بر این جامعه یا اعلام نظر از سوی آن باشد، در حالی که طی سال‌های اخیر برخی از محافل هنری به شکلی زیرکانه خود را در جایگاه نماینده جامعه هنری و فرهنگی قرار داده‌اند و ضمن این که برای مخاطبان این جامعه تکلیف تعیین می‌کنند با کانالیزه کردن افکار مخاطبان خود و با بهره‌برداری از موقعیت‌هایی که در اختیار دارند، تلاش می‌کنند تا خود را هر چه بیشتر در جایگاهی که برای خود تصور کرده‌اند، تثبیت کنند و درست از همین نقطه است که محفل‌گرایی و باندبازی در معنای مذموم آن یک مفهوم مشترک می‌سازند و عملکرد آن، مورد اعتراض کسانی قرار می‌گیرد که مخالف چنین حرکت‌ها و جریاناتی هستند. انتخاب «رمان برتر سال» اهدای جایزه به بهترین داستان «کوتاه سال»، انتخاب بهترین مجموعه «شعر سال» قطعاً حرکتی قابل تحسین و تقدیر است و در برهوتی که شاعران و نویسندگان و هنرمندان، جز شماری از آنان که پشتشان به کوه احد است، زمینه لازم را برای مطرح شدن ندارند و از فرصت‌های برابر برای حضور و ارائه آثار خود بهره‌مند نیستند و همه‌ی تلاش‌ها بر این است که تا حد ممکن حضورشان در عرصه‌های فرهنگی و هنری جدی گرفته نشود. انتخاب رمان برتر، شعر برتر و شاعر و نقاش و نویسنده برتر شایسته قدردانی است اما

محفل‌هنری و ادبی در همه جای جهان مفهوم شناخته شده‌ای دارند و اصطلاحاتی مثل، «محفل‌گرایی» و «محفل‌سازی» در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و هنری خبر از وجود تشکیلاتی می‌دهد که هر کدام به نوعی بر اساس اهداف و آرمان‌هایشان سعی دارند جریان‌هایی را به وجود آورند و به نفع خود و همگنانشان از آن بهره‌برداری کنند.

«باند» و «باندبازی» هم اگر مفاهیمی مشخص و روشن دارند، اما در یکی، دو دهه اخیر با گسترش دامنه این مفاهیم در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و نفوذ آن در لایه‌های مختلف اجتماعی، تعاریف جدیدی یافته‌اند، تعاریفی که لزوماً تداعی کننده مفاهیم کلاسیک باند و باندبازی نیست. اما هم‌نشینی و هم‌پوشانی «محفل‌گرایی» و «باندبازی» به ویژه در عرصه هنر و ادبیات، مفهومی را به دست می‌دهد که بر اساس آن باید نگران وجود یک معضل در عرصه هنر و ادبیات باشیم. هیچ کس منکر آن نیست که محافل ادبی و هنری فرصت و مکانی برای هم‌فکری، هم‌آوایی و تلاش جمعی گروهی از هنرمندان و نویسندگان است که از نظر شیوه و روش کار و میانی هنری بن‌مایه‌های فکری مشابهی دارند و با آرمان مشترک اهداف معینی را پی می‌گیرند و طبیعی است که هر محفلی ارکان و رسانه‌ای برای رساندن پیام و اندیشه‌های خود به دیگران داشته باشد و این هم بدیهی است که محافل هنری حق دارند فرصت استفاده از امکانات در اختیار خود را در اختیار دیگرانی که از نظر فکری و شیوه کار با آن‌ها هم‌سو نیستند، نگذارند

و حتی حق دارند که در جهت توضیح و تفسیر آراء و عقایدشان و به برتری رساندن این آراء و عقاید دیگران را نقد کنند، اما ...

واژه «محفل» و اصطلاح محفل‌گرایی، حتی با تصور گستره تأثیرگذاری آن‌ها در جامعه اشاره به وجود جمعی از اصحاب یک تفکر در یک تشکل مشخص دارد که جزیی از یک جامعه گسترده‌تر عمومی است و طبعاً هیچ محفلی نمی‌تواند





چه کسی به محافل برگزار کننده مراسم اهدای این جوایز این حق را داده است که خود را نماینده تمامی جامعه ادبی ایران بدانند و به نام این جامعه حکم صادر کنند. رمان برتر سال، داستان کوتاه سال و ... آیا هیأت داورانی که از سوی آن‌ها مأمور بررسی آثار می‌شوند، تمامیت جامعه هنری و ادبی را نمایندگی می‌کنند یا فقط نماینده‌گان یک محفل خاص هستند؟ و بنابراین انتخاب آن‌ها هم یک انتخاب محفلی است؟!



**اما در جامعه‌ای شمار رسانه‌ها و نشریات ادبی به تعداد انگشتان یک دست هم نیست، آیا فقط به این دلیل که صاحبان یک تفکر خاص از امکانات مالی و سخت‌افزاری و حمایت‌های مالی و مادی و فکری پیدا و پنهان برخوردارند، می‌توان حق انحصار گرای را به آن‌ها داد و این که از امکانات در اختیارشان صرفاً در جهت منافع خود بهره‌گیری کنند و برای دیگران هم نسخه بنویسند که؛ خودتان بروید!**



و جالب این که گرداننده‌گان چنین محافلی به شکل بسیار جدی بر این باورند که، آن که با آن‌ها نیست، پس علیه آن‌هاست و باید با او جنگید و لابد هدف از جنگ هم چیزی جز حذف طرف مقابل نیست و بنابراین به هر نحو ممکن باید در جهت حذف دیگرانی که در نقطه مقابل قرار دارند، تلاش کرد؛ با تخطئه آثار، بایکوت کردن و ...

در پاسخ به هر اعتراض احتمالی نسبت به این انحصارگرایی می‌گویند: «در همه جای جهان چنین است و این طبیعی است که یک سازمان انتشاراتی یا یک نشریه ادبی و هنری، حامی نوع خاصی از هنر و تفکر و اندیشه باشد» و درست در همین نقطه به شکل زیرکانه‌ای از روبرو شدن با واقعیت طفره می‌روند. این واقعیت که در کشورهای مورد استناد آن‌ها شمار نشریات و رسانه‌ها و مقررات حاکم بر انتشار کتاب و مجله به گونه‌ای است که هر گروه و محفلی می‌تواند نشریه و رسانه‌ای داشته باشد و با استفاده از همان رسانه حضور خود را در جمع متکثر و بزرگتری به نمایش بگذارد و طبیعی است که در چنین شرایطی یک نویسنده یا شاعر دست راستی برای چاپ آثارش به سراغ نشریات وابسته به چپ نمی‌رود. ضمن این که شمار زیاد رسانه‌ها و امکانات گسترده‌ای که در اختیار گروهی مختلف فکری و هنری قرار دارد مانع از ایجاد فضای انحصار ساز می‌شود و صرفاً این صاحبان قدرت و کسانی که خود یا حامیان‌شان دارای امکانات مالی هستند، صاحب رسانه و تریبون نخواهند بود.

اما در جامعه‌ای شمار رسانه‌ها و نشریات ادبی به تعداد انگشتان یک دست هم نیست، آیا فقط به این دلیل که صاحبان یک تفکر خاص از امکانات مالی و سخت‌افزاری و حمایت‌های مالی و مادی

و فکری پیدا و پنهان برخوردارند، می‌توان حق انحصارگرایی را به آن‌ها داد و این که از امکانات در اختیارشان صرفاً در جهت منافع خود بهره‌گیری کنند و برای دیگران هم نسخه بنویسند که؛ خودتان بروید برای خودتان مجله منتشر کنید!

آیا در جامعه‌ای که مردمش هنوز دارند تفکر تکثرگرایی را مشق می‌کنند، و برای این که صدا به صدا برسد، کمترین امکانات را دارند، انحصارگرایی از این دست و ادا در آوردن که در کشورهای دیگر ... کار درستی است؟! آیا در آن کشورهای دیگر انتشار یک نشریه همان قدر دشوار است که در این جا؟ و آیا نسخه نوشتن برای دیگران که خودتان برای خودتان نشریه منتشر کنید خنده‌دار نیست؟

البته بحث درباره محفل‌گرایی گسترده‌تر از این اشارات اندک است و پرونده محافل «باندهای ادبی فرهنگی، هنری بسیار قطورتر از پرونده مختصری که آزما گشوده است. پس فرصتی فراخ‌تر باید برای ورق زدن این پرونده قطور و گفتن از دلالت بازی‌های هنری که یک سرش در بعضی محافل هنری است و یک سر دیگرش در حراج‌های بین‌المللی و اهدای جوایز ادبی و بیچاره بچه‌های هنرمند شهرستانی و تهرانی‌هایی که نشانی این محافل ادبی هنری را بلد نیستند و از قضا درست در شرایطی که داشتن رسانه و تریبون برای صاحبان اندیشه و اهل هنر به امری دشوار تبدیل می‌شود و قوانین و مقررات به گونه‌ای است که به راحتی نمی‌توان نشریه‌ای را منتشر کرد یا یک مجموعه انتشاراتی تشکیل داد، فضای برای انحصارطلبی و انحصارگرایی مساعد می‌شود و در چنین فضایی است که محافل به سوی «باند» شدن و باندبازی متمایل می‌شوند تا بتوانند به شکل بلامنزاع اهداف واقعی را که زیر بیرق دیدگاه هنری و محفل اندیشه‌ورز پنهان کرده‌اند، پی بگیرند.

به یقین وقتی گفته می‌شود نقد آکادمیک ما به این دلیل که دانشگاه وابسته به قدرت است، ارزش و اعتبار ندارد و نقدهای ژورنالیستی هم به دلیل بی‌سوادی نویسنده‌گان و بی‌کفایتی مسئولان روزنامه‌ها یک پاپاسی نمی‌ارزد و حالا باید دوران دیگری را با نوشتن نقدهای تئوریک و دوزخی آغاز کرد و به صراحت علیه شرایط موجود اعلان جنگ می‌کنند، تنها هدف می‌تواند اثبات این امر باشد که آن چه می‌تواند در عرصه هنر و ادبیات تکلیف‌ها را روشن کند، یک خط، یک گروه و یک محفل است که می‌توانید بخوانید «باند» و نمی‌دانم چنین شرایطی را چه گونه می‌توانند با کشورهای دیگر مقایسه کنند. کشورهایی که برای پاسخ دادن به چنین ادعاهایی ده‌ها منتقد و صدها نشریه وجود دارد. و چرا نباید پرسید در موقعیتی چنین انحصاری! فرصت برای چه کارهایی مهیا نیست؟ و چه گونه می‌توان اطمینان یافت که غول‌های ادبی و هنری!! از چراغ جادوی تعاملات درون محفلی سر بیرون نیاورند و بسیاری از آثار بی‌بدیل!! ادبی از شعر و داستان و نقد به چاپ چندم نرسد؟ و دیگرانی که امکان داشتن نشریه و تریبون ندارند و حاضر به خرقة بوسی نیستند، سرشان بی‌کلاه نخواهد ماند؟



شماره ۷۲  
شهریور ۸۹

